

## شرح حال علی ابیوردی و دکتر عبدالله بهزادی به بهانه انتشار کتاب «رجال پارلمانی ایران»

عبدالمحمد دانشور

کتاب *رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب* که به کوشش آقای منوچهر نظری و توسط انتشارات فرهنگ معاصر در تهران منتشر شده، به یقین برای پژوهندگانی که در تاریخ معاصر ایران، به ویژه رجال‌شناسی به تحقیق و تفحص مشغولند، از منابع ارزشمند و قابل اعتناست.

در این کتاب ضمن معرفی همه نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا، به حوزه انتخابیه آنان نیز اشاره رفته است. البته طبیعی است که کاری بدین بزرگی و گستردگی از اشتباه و اشکال خالی نباشد؛ به عنوان مثال شرح زندگانی ابوالوردی، علی (ص ۴۰ کتاب) با زندگانی شیرازی، حاج آقا محمد (ص ۴۹۹ کتاب) خلط شده، هر دو به عنوان یک شخصیت معرفی شده‌اند. آنچه مؤلف محترم در شرح زندگانی حاج آقا محمد شیرازی نوشته، درست و مستند است؛ اما در شرح زندگانی علی ابوالوردی، دقت لازم به کار نرفته است.

و این، بهانه‌ای شد تا نگارنده این مقاله، با مراجعه به مأخذ و منابع گوناگون، شرحی از احوال و آثار شیخ علی ابیوردی و نیز تکمله‌ای از شرح حال دکتر عبدالله بهزادی تهیه نماید و جهت استفاده خوانندگان محترم تقدیم دارد:

### ۱- علی ابیوردی (۱۳۵۷ق- ۱۲۸۲ق)

یعقوبعلی ابیوردی؛ مشهور به شیخ علی ابیوردی و متخلص به «حبیب» فرزند حبیب الله، متولد قریه «لا له گون» واقع در سرحد چهاردانگه- ار توابع اقلید فارس - خوشنویس، شاعر، مجتهد علوم دینی و نماینده

مجلس شورای ملی.

او از طایفه «ابیوردی» بود. این طایفه که در شیراز به «بولوردی» مشهورند، در زمان سلطنت نادرشاه افشار از «ابیورد» خراسان به فارس آمده‌اند. حبیب‌الله پدر یعقوبعلی که به پیشرفت و ترقی فرزندش راغب و مایل بوده است، او را از میان ایل به شیراز می‌آورد و به برادر زاده‌اش - حاج عبدالله - می‌سپارد. حاج عبدالله برای پیشرفت یعقوبعلی نهایت تلاش را به کار می‌برد و او را به مکتب‌خانه می‌فرستد و در سال ۱۲۹۸ق. دختر خود، فاطمه نساء را به عقد او در می‌آورد. در سال ۱۳۰۶ق یعقوبعلی که اکنون به شیخ‌علی اشتهاار داشت، با خانواده به عتبات عالیات می‌رود و ابتدا در سامرا نزد حاج میرزا محمدحسن شیرازی<sup>۱</sup> به تلمذ می‌پردازد و به درجه اجتهاد نائل می‌گردد. پس از فوت میرزا محمدحسن، به نجف، نزد آخوند ملامحمد کاظم خراسانی<sup>۲</sup> می‌رود و به تحصیل ادامه می‌دهد.

دربازگشت به شیراز، در محله «سرباغ» سکونت می‌کند و در مدرسه «هاشمیه»<sup>۳</sup> به تدریس و در مسجد جامع محله «ابیوردی»<sup>۴</sup>، به اقامه نماز می‌پردازد. شیخ‌علی مانند استادش، آخوند خراسانی طرفدار انقلاب مشروطه بود. او در دوره دوم مجلس شورای ملی از طرف مردم شیراز به مجلس راه یافت. شیخ‌علی خط شکسته و نسخ را خوش می‌نوشت. پس از مرگش مجموعه‌ای از اشعار او با نام «کنزالتصایح» یا «گنج سعادت» توسط برادرش - نصرالله قهرمانی - در سال ۱۳۲۵ش در شیراز منتشر شد. کتاب «دزد بگیر»<sup>۵</sup> در ردّ بهائیت نیز از اوست.

#### پاره‌ای از متن کتاب اخیر:

سالی در تهران فروش باروت غدغن بود؛ شخصی یک بار باروت وارد میدان نمود. فراش بیگلربیگی جلوگیری کرد که بارت چیست؟ جواب داد: قربان! سیاه دانه است. - راست بگو. - قربان سیاه دانه است. صاحب باروت، مردی مسن بود و ریشی بلند داشت. فراش هر دو دست او را پراز باروت نمود و همینطور که باروت مقابل ریش و صورت صاحب باروت بود، یک نخ کبریت به او آشنا کرد. ریش او سوخت و صورتش سیاه شد؛ باز هم مکرر می‌گفت: قربان! نگفتم که سیاه دانه است؟ ... یک وقتی فتحعلی شاه با ملک الشعرا نذر بست که سی شعر بی‌معنی بگوید، هر شعری ۵۰ اشرفی بگیرد و هرگاه یک شعرش معنی داشته باشد، یک دندان او را بکشد. ملک الشعرا شروع به شعر گفتن نمود:

حلوی خروس و تخم ارده  
مجنون دوسه پا زده نخود داشت  
تخم خر محتسب دو زرده  
نی می زد و اسفناج می کاشت  
فتحعلی شاه امر کرد که یک دندان او را بکشند، چون مصرع آخر معنی دارد.  
فوراً ملک الشعرا آن مصرع را تغییر داد و بداهتاً گفت: نی می زد و آس ماست می کاشت.

### از سروده‌های او:

#### - در وصف تخت جمشید:

در بارگه جمشید دی فاخته ای خوشخوان  
بر تخت دُرر ریزت، در پایه دهلیزت  
جمشید که بر خورشید برسود<sup>۶</sup> کلاه زر  
جم عبرت مردم شد، افسر ز سرش گم شد  
تصویر سپاه وشه با وضع سکون گوید:  
جدران<sup>۹</sup> بنای او آینه اسکندر  
خود روی به رو گوید این آینه عیب تو  
ناموس طبیعت را از دست ازل حکم است  
بنوشته در او با خون: صد بار شرف دارد  
آن جانور پردار کوراست یکی منقار  
بر باز سپید روز، بر زاغ سپاه شب  
کو بار بد<sup>۱۴</sup> و شبدیز<sup>۱۵</sup>؟ شیرین چه شد و پرویز؟  
این قصرکه می بینی، برخاک درش سرها  
خوانی تو چه بتوانی، دانی تو اگر خوانی  
ما راست ز گیتی بخش مصر و عرب و بابل  
سنگ ز بر دخمه بردار و به چشم دل  
گوید به دل صد کی<sup>۱۷</sup>: کی<sup>۱۸</sup> بود قباد و کی<sup>۱۹</sup>  
خاک سر کاووس است در صفحه فتح آباد<sup>۲۱</sup>

با نغمه چه می گفت: کای طرفه کهن ایوان!  
کو جم که دهد فرمان؟ کو درگه و کو در بان؟  
آن تارک و آن افسر با خاک شده یکسان  
سر، خستِ سرِ خُم شد، هان ای سر باهش هان!  
کز فیل رویِ چرخ<sup>۸</sup>، شه مات و سپه حیران  
دارایی شاهان بین هم ز آینه شاهان  
باشد چو عیان، عیب است پویی ز پی برهان<sup>۱۰</sup>  
کاین نقش سنان و تیر طغراست<sup>۱۱</sup> براین فرمان  
بر زندگی رهام<sup>۱۲</sup> جان باختن پیران<sup>۱۳</sup>  
مرغی است در این دربار، خواند به هزار الحان  
نی آب بجز خون است، نی دانه بجز ابران  
آن عشوه ی شور انگیز، آن نرگسک فتان؟  
هر دم زره پوزش سودند جهانبانان  
ثابت به خط میخی چون میخ که بر جدران  
هند و عجم و یونان، سند و یمن و ایران  
هرجای ستودان<sup>۱۶</sup> بین صد پند در او پنهان  
کی خسرو و کی کاووس، توس و پسر دستان<sup>۲۰</sup>؟  
کش گاه سبو سازند، گاهی خم و گه گلدان

مغز سر ضحاک است یا خون دل جمشید  
 ریحان و گل سوری یاد آوردت دم دم  
 این تشنه زر نرگس، جام جم کی خسرو  
 کاین کاسه فیروزی<sup>۳۶</sup> روزی ندهد روزی  
 تشنه فلک خونین از خون نشود سیراب  
 گفتمی که فلک بر ما فرمان فر و فرمانده است  
 مامی است بسی خونخوار این چرخ، نمی بینی  
 در باغ، کنار استی هر دم به کنار خویش  
 گرد جله صفت تار است چون خاک کند بر سر  
 خود دجله چو کر<sup>۳۹</sup> باشد هر دو زغم اشکانی  
 ای دیده زغم دل را کرگیر بدان سیلی  
 در انده و در اندرز، در حسرت و در عبرت  
 آن، یاد کند از داد و این از ستم و بیداد  
 از شاه جهان، دارا، برگشت جهاننداری  
 آنان که همه رفتند، ای کاش نمی آمد  
 این پند خموشان است، گر پند زبان خواهی  
 گوید که: نشد یک دم بر مرگ ستم کاران  
 کی خسرو گیتی دان آن کس که و را داد است<sup>۳۶</sup>  
 ایدون<sup>۳۸</sup> که فریدون نیست، بازیب فریدون کیست؟  
 آزو طمع انسان دردی است که بهر وی  
 این<sup>۳۹</sup> درد کجا مردم بیرون بکنند از سر  
 اخلاق بشر را میل هر لحظه به شرّ باشد  
 خوش بود که خاقانی<sup>۴۴</sup> مانند «حبیب» الحق

آن آب رز سیوند<sup>۳۲</sup> و این نار و به سیدان<sup>۳۳</sup>؟  
 از گیس فرنگیس<sup>۳۴</sup> این، از خون سیاوش آن  
 یاد آوردت هر دم از تشنه کج گردان<sup>۳۵</sup>  
 در کاسه ی پیروزی جز در قدح حرمان<sup>۳۷</sup>  
 وارونه و برگشتن خارج بود از اسکان  
 فرمان به قضا رانده است فرمان فلک فرمان  
 کز بس شفق از انسان خون خورده، شده است اینسان؟  
 نیمی گل سوری ریز، نیمی در اشک افشان  
 این از غم نوذر<sup>۳۸</sup> شه و آن از غم نوشروان  
 و آن را ز کیان انده، این راست غم از ساسان<sup>۴۰</sup>  
 کز بند امیری<sup>۳۱</sup> چند هرگز نشود پیچان  
 استخر<sup>۳۲</sup> و مدائن<sup>۳۳</sup> را با هم تو برابر دان  
 این، یاد ز نوشروان وان از ملک یونان<sup>۳۴</sup>  
 شد بخت مهی وارون، شد تخت شهی ویران  
 اینان که تو می بینی یک تن ز پی آنان  
 رو آیه<sup>۳۵</sup> اور ثنا از سوره قرآن خوان<sup>۳۵</sup>  
 نی خاطر خور پژمان، نه چشم فلک گریان  
 کی<sup>۳۷</sup> خسروی از بیداد، کشور کند آبادان؟  
 آن کش که بود نیکی، آن کش که بود احسان  
 عقل حکمای دهر در مانده پی درمان  
 جز دیده شود پر خاک<sup>۴۰</sup>، خالی شود از انسان<sup>۴۱</sup>  
 این آیه بخوان کانسان همواره لفی خسران<sup>۴۲</sup>  
 بر تخت، نه بر کوفه تمثیل زدی ز ایوان<sup>۴۴</sup>

\*\*\*

سیل سرشک من رود دجله به دجله، جو به جو

در عقبه دلم دود کوچه به کوچه، کو به کو

آبله کرده پای دل بس که دویده هر طرف  
روز ازل سیاه وتار بافت گلیم بخت من  
آتش طبع سرکشت سرد نشد ز سیل اشک  
آه از این عجز دهر، بین که چگونه دم به دم  
غیر غم فراق تو هیچ نیابی ای صنم  
خفته میان گیسویت هر شکنی هزار دل  
درهمه گلستان دهر نیست گلی چو روی تو  
خفر ندیده جز لب، آب حیات در جهان  
ناوک چشمت از «حبیب» ریخته خون دل؛ ولی

در پی لعبتان شهر، کوچه به کوچه، سو به سو  
دست سپهر نیلگون، تار به تار و پو به پو  
طبع سرشته کی شود حال به حال و خو به خو؟  
تازه هوس چسان رود جفت به جفت و شو به شو  
گر بشکافی این دلم لای به لای و تو به تو  
لای به لای و تو به تو، طره به طره، مو به مو  
یک به یک آزموده ام رنگ به رنگ و بو به بو  
گشته تمام آبها، چشمه به چشمه، جو به جو  
آه که سخت منکر است چهره به چهره، رو به رو

\*\*\*

وی در سال ۱۳۱۷ ش (=۱۳۵۷ق) در شیراز درگذشت و در حرم علی بن حمزه، واقع در خیابان حافظ جنوبی، بین دروازه اصفهان و چهار راه حافظیه، به خاک سپرده شد. فخرالمحققین شیرازی در رثا و ماده تاریخ فوت او چنین سرود:

افسوس که برد از کف ما گردش ایام  
شمس فقها، شیخ علی، ناشر احکام  
بحری که ز امواج معانی و بیانش  
افتاد به گرداب فنا زورق افهام  
مصباح ظلم، نور هدایت، شده خاموش  
این روز ز جور فلک و صر صرایام  
در روز وفات شه دین، موسی جعفر  
زاین دار فنا سوی بقا رفت به اکرام  
در ماتم آن محیی دین، مفخر ایمان  
شد عالم اسلام به یکباره سیه فام  
فخر از بی تاریخ وفاتش به فغان گفت:  
«بالله بزد فوت علی ثلمه به اسلام»<sup>۴۵</sup>

## ۲. بهزادی، عبدالله (۱/۳۰/۷/۱۳۵۵ - ۱۲۹۴ ش)

دکتر عبدالله بهزادی، فرزند حسین، متولد قریه «یالرود» از توابع نور مازندران، پزشک، شاعر و نماینده مجلس شورای ملی بود.

او با خانواده اش در بابل زندگی می کرد. ابتدا مقدمات خواندن و نوشتن را نزد مادرش فرا گرفت و در سال ۱۳۰۵ به تهران آمد و در مدرسه «عنصری» مشغول به تحصیل شد. دوران متوسطه را نیز در دبیرستان «معرفت» تهران گذراند. در سال ۱۳۱۵ وارد دانشکده پزشکی شد و در سال ۱۳۲۱ موفق به اخذ مدرک دکترای عمومی گشت.

خدمات پزشکی را از سال ۱۳۲۲ به عنوان معاون بهداری بندر انزلی آغاز کرد و در سال ۱۳۲۵ به بیمارستان مسلولین «بوعلی» تهران انتقال یافت. او در سال ۱۳۲۸ به سبب فعالیت های سیاسی، برای مدتی بازداشت شد و پس از رهایی، از طریق وزارت بهداری برای گرفتن تخصص بیماری های ریوی، به پاریس رفت و در بیمارستان «لاتیک»، دوران آموزشی خود را گذراند. در بازگشت به ایران، در سال ۱۳۳۳<sup>۲</sup> به عنوان رئیس مبارزه با سل در بابل و سایر شهرهای مازندان به خدمت پرداخت.

بهزادی در دور بیست و سوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۵۰، از طرف مردم بابل به مجلس راه یافت. او طبع شعر داشت و در قالب های گوناگون شعر فارسی طبع آزمایی کرده است. وی شاعر سرود معروف «بهاران خجسته باد» است که آن را به بهانه مرگ پاتریس لومومبا سروده بود. همان سرودی که در سال های بعد از انقلاب بارها از صدا و سیما پخش شده است:

هوآ دلپذیر شد، گل از خاک بردمید	پرستو به بازگشت زد نغمه امید
ز بازی ابر و مهر به نیلی سپهر ژرف	به هر لحظه، تازه ای نمایان شود شگرف
به جوش آمده است خون درون رگ گیاه	بهار خجسته فال، خرامان رسد ز راه
به خویشان و دوستان، به یاران آشنا	به مردان تیزخشم که پیکار می کنند
به آنان که با قلم، تباهی دهر را	به چشم جهانیان پدیدار می کنند
به بانوی سوگوار که در ماتم شهید	بنالید و زان نوا دل عالمی تپید
بهاران خجسته باد	
و این بند بندگی و این بار فقر و جهل	به سرتاسر جهان، به هر صورتی که هست
نگون و گسسته باد	
همچنین از اوست:	
شعر باید گفت و شعر تازه گفت	شعر خوش آهنگ و خوش اندازه گفت
تازگی ربطی ندارد با زمان	تازه آن باشد که ماند جاودان
کهنه دیروز اگر زیبا بود	تازه هم امروز و هم فردا بود
تازه آن باشد که از دل سرزند	با دو بال ویژه خود پر زند
حرف تو مفت است اگر از دیگری است	مفت خوردن از جنون یا از خری است
ماه اگر داس است، حافظ گفته است	گر تو گویی، داس تو خواهد شکست
چیز دیگر را به مه مانند کن	یا به داس چیز دیگر بند کن

یا اگر چون سرو سویت عازم است<sup>۳</sup>      زیر پایت نردبانی لازم است  
ای بسا دیوان سنگین و کلفت      که پر است از فکر پوچ و حرف مفت  
راه خود جوی و مکن تقلید کس      از پریدن کبک کی گردد مگس؟<sup>۴</sup>

بهزادی در مهر ماه ۱۳۵۵ به سبب عارضه ی قلبی در تهران در گذشت و در بهشت زهرا، قطعه ۹، ردیف ۲۵، شماره ۱۴ به خاک سپرده شد.

### توضیحات

۱- میرزا محمد حسن شیرازی: (۱۳۱۳ق - ۱۲۳۰ ق) میرزا محمد حسن مشهور به «میرزای شیرازی» فرزند میرزا محمد خوشنویس، متولد شیراز - وی ابتدا در اصفهان مشغول تحصیل شد و سپس به نجف رفت و نزد مشاهیر نجف به تحصیل پرداخت. چند سال بعد عازم سامرا شد و در آنجا حوزه درس بگسترده و به مقام مرجعیت نائل گشت.  
حکم تحریم تنباکو را در عصر ناصری به او نسبت داده اند.

میرزا به سبب بیماری سل در سامرا درگذشت؛ اما در نجف اشرف، در صحن علوی، جنب باب توسی به خاک سپرده شد.

۲- ملا محمد کاظم خراسانی: (۱۳۲۹ق - ۱۲۵۵ ق) ملا محمد کاظم خراسانی مشهور به «آخوند خراسانی» فرزند ملا حسین هراتی، متولد مشهد، پس از تحصیلات مقدماتی در مشهد، سبزوار و تهران عازم نجف شد و در حوزه درس شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱ق - ۱۲۱۴ق) متولد دزفول و مدفون در نجف اشرف، در صحن علوی) حاضر گشت. چندی بعد در شمار شاگردان میرزا محمد حسن شیرازی در آمد و با او به سامرا رفت و بعدا به اشاره میرزا به نجف بازگشت. مشهورترین اثر او کفایة الاصول، به عربی و در دو جلد است.

آخوند خراسانی از مدافعان سرسخت مشروطیت بود. او در ۲۱ آذر ماه ۱۲۹۰ ش. در نجف در گذشت و در صحن علوی در مقبره میرزا حبیب الله رشتی به خاک سپرده شد.

۳- مدرسه هاشمیّه: این مدرسه از ساخته های میرزا هاشم واحدالعین، پدر میرزا ابراهیم خان کلانتر و جد اعلای خاندان قوام، در شیراز است.

۴- محل ابیوردی: این محله در ابتدای بلوار چمران، پشت بیمارستان حافظ واقع شده است و سه خیابان کوچک که به موازات یکدیگر قرار دارند و خیابان شیخ علی ابیوردی (۱)، شیخ علی ابیوردی (۲)، و شیخ علی ابیوردی (۳) نامیده می شوند، این محله را به بولوار چمران متصل می نمایند.

۵- دزدبگیر: این کتاب را شیخ علی ابیوردی به نثری ساده در ردّ بهائیت نگاشت و بعدا محمد جعفر دادخواه در توضیح و شرح آن، کتابی نوشت به نام «بز بگير». در برخی منابع کتاب اخیر را هم به غلط به





- است. زال چون پروردهٔ سیمرغ بود، به هنگام گرفتاری و مشکلات به سیمرغ متوسل می شد و او چارهٔ امور را به زال می آموخت و از اینجا زال به «دستان» شهرت یافت.
- ۲۱- فتح آباد: روستایی در پنج کیلومتری مغرب مرودشت و پانزده کیلومتری جنوب غربی تخت جمشید، در مسیر جادهٔ شیراز - اصفهان.
- ۲۲- سیوند: دهستانی کوچک در سی و پنج کیلومتری شمال مرودشت و بیست و پنج کیلومتری شمال تخت جمشید. راه قدیم شیراز - اصفهان از میان آن می گذشت؛ اما اکنون جادهٔ جدید شیراز - اصفهان از دو کیلومتری آن می گذرد.
- ۲۳- سیدان: شهری کوچک در بیست و هفت کیلومتری شمال مرودشت و هفده کیلومتری شمال تخت جمشید. انار و به آنجا معروف است.
- ۲۴- فرنگیس: دختر افراسیاب وزن دوم سیاوش بود که پس از جریره - دختر پیران ویسه - به همسری سیاوش درآمد.
- ۲۵- تشت کج گردان: آسمان، چرخ و فلک که وارونگی و کج رفتاری از ویژگی های آن است.
- ۲۶- کاسه ی فیروزی: آسمان فیروزه رنگ.
- ۲۷- روزی ندهد روزی...: در هیچ روزی، در کاسهٔ پیروزی رزق و روزی نمی دهد، مگر در قدح و ظرف نومییدی ویاس.
- ۲۸- نوزد: فرزند منوچهر و پهلوان ایرانی بود. او در جنگ با افراسیاب اسیر و کشته شد.
- ۲۹- کر: یا کوروش رودی در شمال شیراز که از کوههای مرکزی فارس سرچشمه می گیرد و وارد دریاچه بختگان (دریاچه نیریز) می شود.
- ۳۰- معنی بیت: دجله مانند رود کر است که هر دو از غم اشک ریزانند: اندوه «دجله» در بر باد رفتن کیانیان و غم «کر» از فنا شدن ساسانیان است.
- ۳۱- بند امیر: ایهام دارد: الف- بند واسارت امیر و پادشاه، ب- سد امیر که عضد الدوله دیلمی بر رودخانه کر بیست و خرابه های آن به نام «بند امیر» همچنان نمایان است.
- ۳۲- استخر: از شهرهای بزرگ فارس در دوره ساسانیان که در شمال شیراز قرار داشته است. بعدها شهر مرودشت به جای آن بنا شده است.
- مراد از «استخر» بنای تخت جمشید است که در مجاورت آن قرار داشته است.
- ۳۳- مدائن: جمع مکسر «مدین» است و نامی است که اعراب بر مجموع هفت شهر آبادان و نزدیک به هم در اطراف دجله، نهاده، آنها را «مدائن سبعه» می گفتند؛ یعنی شهرهای هفتگانه. تیسفون - پایتخت ساسانیان - یکی از آن شهرها بوده است که ایوان مدائن (ایوان کسری = تاق کسری) در آنجا قرار داشته است.
- ۳۴- ملک یونان، مراد اسکندر مقدونی است که از یونان به پارس تاخت و تخت جمشید را آتش زد و دارا (= داریوش سوم) آخرین پادشاه هخامنش را بکشت.
- ۳۵- اورثنا: اشاره به آیات ۲۴ تا ۲۸ سورهٔ دخان است: **كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ**

و نَعْمَه كَانُوا فِيهَا فَكَيْفَ كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ: و چه بسیار کسان که ترک کردند بستان ها و چشمه های آب و کشت ها و منازل عالی و نعمت هایی که در آن غرق بودند و ما آن نعمت ها را به قومی دیگر به ارث دادیم.

۳۶- معنی مصراع: آنکس که دادگر و عادل است، او را کی خسرو گیتی بدان (=به شمار آر).

۳۷- کی: چگونه؟

۳۸- ایدون: اکنون، الان، اینک

۳۹- این درد: اشاره به درد آرزو، حرص و فزون خواهی است که در بیت بالا ذکر شده است.

۴۰- جز دیده شود پر خاک: این قسمت یادآور این دو بیت از باب سوم گلستان است.

آن شنیدستی که در اقصای غور  
باز سالاری بیفتاد از ستور  
گفت: چشم تنگ دنیا دوست را  
یا قناعت پرکنند یا خاک گور

۴۱- انسان، تخم چشم، مردمک چشم

۴۲- مصرع دوم اشاره به سوره «عصر» است: والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر = قسم به عصر که انسان در خسران وزیان است؛ مگر آنان که ایمان آورده اند و کردار نیک انجام می دهند و به حق و نیکی و شکیبایی سفارش می کنند.

۴۳- خاقانی: (۵۹۵ ق - ۵۲۰ ق) افضل الدین بدیل متخلص به «خاقانی» فرزند علی، متولد شروان از شاعران بنام قرن ششم. وی در تبریز درگذشت و در مقبره الشعرا واقع در محله سرخاب تبریز به خاک رفت.

۴۴- معنی بیت: بهتر و خوشتر آن بود که خاقانی به جای سرودن قصیده ایوان مدائن، مانند حبیب (تخلص شاعر) در وصف تخت جمشید شعر می سرود. اشاره شاعر به قصیده ای است که خاقانی در تأثر و حسرت بر ویرانه های ایوان مدائن به این مطلع سروده است:

هان ای دل عبرت بین از دیده عیرکن، هان  
ایوان مدائن را آینه ی عبرت دان

۴۵- آنچه در گیومه آمده است، به حساب ایجاد برابر است با سال ۱۳۵۷ ق؛ یعنی سال فوت شیخ علی ابیوردی.

باید توجه داشت که «بالله» به صورت «بالاه=۳۹» و «به اسلام» به صورت «باسلام=۱۳۴» نوشته و محاسبه می شوند.

۴۶. تاریخ تولد و فوت او عیناً از سنگ مزار او برداشته شده است.

۴۷. در برخی منابع ۱۳۲۴ نوشته شده است.

۴۸. فاعل این مصراع، معشوق است که در ادب فارسی قد و قامت او در بلندی به سرو، مانند شده است.

۴۹. معنی مصراع: مگس با پریدن، هرگز کبک نمی شود.

### منابع:

- غروی، مهدی، آرامگاه در گستره فرهنگ ایرانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۰-۲۰۱.
- قهرمانی ابیوردی، مظفر، از باورد یا ابیورد خراسان تا ابیورد فارس، شیراز، سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مراکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۵۵.
- محدث زاده، حسین و دیگران، اثرآفرینان، ج ۲، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۹.
- تقی میر، محمد، بزرگان نامی پارس، ج ۲، شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۶۸، ص ۱۰۶۱-۱۰۶۴.
- رکن زاده، محمدحسین، دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج ۲، مشهد، سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مراکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۹۰، ص ۲۲۱-۲۲۸.
- احمد، صدر حاج سیدجوادی، دایرةالمعارف تشیع، ج ۱، تهران، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (ع)، ۱۳۷۵، ص ۴۴۶.
- ابیوردی شیرازی، علی، دزد بگیر، به اهتمام علی امیر مستوفیان، تهران، راه نیکان، ۱۳۸۸.
- امداد، حسن، سیمای شاعران فارس در هزار سال، ج ۱، تهران، نشرها، ۱۳۷۷.
- صبور، داریوش، فرهنگ شاعران و نویسندگان معاصر سخن، تهران، سخن، ۱۳۸۷، ص ۱۸۰-۱۸۱.
- ابیوردی شیرازی، علی، کنزالتصایح، شیراز، احمدی، ۱۳۲۵ ش.
- مشار، خانابابا، مؤلفین کتب چاپی، ج ۴، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- رئیسی آتنی، گلبرار، دانشمندان مازندران، مازندران، ترنم بهار، ۱۳۸۴.
- اصغری، ایرج، سیوی سخن، تهران، رسانش، ۱۳۹۰.
- الهی، یوسف، سخنوران بابل، تهران، ۱۳۸۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی